

سخنرانی آقای غلامعلی خواجه نوری

سازمان طبقاتی ایران در قرون اخیر

نظر باینکه اولین دفعه ایست که مبادرت به سخنرانی مینمایم اگر جملات باندازه لازم روشن و واضح نباشد امید عفو دارم. بطوری که خاطر آقایان محترم مسبوق است سازمان طبقاتی کشور ما روز بروز در تغییر و در حال ترقی و تعالی است و پیشرفت هائی هم در ایران در تحت توجهات و سرپرستی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بعمل آمده است و این پیشرفتها سبب شده که وضعیت اسفناک گذشته کشور از هر حیث روشن و آشکار گردد و البته بی فایده نیست چند دقیقه وقت گرانبهای آقایان را متوجه بزندگانگی گذشته طبقات مختلفه کشورمان بنمایم.

در آن زمان طبقات مختلف در شهرها بطور کلی از یکدیگر مجزا بودند و زندگانی و لباس پوشیدن و حتی عادات و رسوم هر طبقه با طبقات دیگر تفاوت بسیاری داشت و دلیل آن هم کاملاً واضح است موجود نبودن آموزشگاه و عدم وسایل پرورش و جمع نکردن مردم در محل مناسبی باعث این شده بود که در هر شهر هر طبقه در خانه های شخصی اطفال خود را بمیل خود تربیت میکردند و طبیعتاً شغل و یا طرز زندگانی و افکار خود را بآنها میآموختند و نمیتوانستند با اطفال خود سرمایه علمی بدهند و اشخاصی که دارای وسایلی نبودند و یا سرمایه لازم نداشتند وضعیت آنها با امروز متمایز بود. چه امروز برای هر فردی از افراد از هر طبقه و اجتماعی که باشد تمام وسایل فراهم است و در هر آموزشگاه یا در هر کلاس و هر ردیفی از نظر تحصیل علم تفاوتی بین پسر یک وزیر و یا یک کاسب و یک عمله موجود نیست و همگی در مقابل اجرای نیات مقدس ملوکانه متساوی هستند و یک نظر بیش در بین نیست و آن این است که افراد کشور بایستی باندازه ای که طبیعت بآنها استعداد داده است خود را تکمیل و برای خدمت

بمبهن گرامی حاضر نماید .

حالا که ذکری از دلایل شد برای اینکه تا اندازه‌ای فهمیده شود چرا مردم خودشان را در محیط خود محبوس میکردند و چرا هر طبقه خود را موظف میدانستند که از روی رویه اجدادی زندگانی خود را اداره کنند خواستم طرز سازمان گذشته و اسامی طبقات مختلف شهرها و مخصوصاً تهران را که پایتخت است برای آقایان محترم بگویم .

زندگانی اعیانی

طبقه اول : « اعیان » که در شهرستانها تا اندازه‌ای اسم با مسائلی بود و وجود خارجی داشت در تهران در حقیقت موضوعی نداشت زیرا در هر يك از شهرهای کشور چند خانواده بودند که سمت بزرگی و نایبندگی شهر را از چندین سال دارا بودند و همیشه یکی از نایبندگان آن خانواده در پایتخت (تهران) سکونت اختیار میکرد و اغلب هم دارای مشاغل دولتی و درباری بودند و اعضای دیگر آن خانواده بوسیله او تقاضای مختلف خود را از دولت وقت و یا از پادشاهان بعمل می‌آوردند و در بیشتر از اوقات یک نفر از آنها در شهر محل توقف خانواده سمت فرماندار و یا معاون فرماندار را میداشت و یا اگر نایبده خانواده نام برده دارای مقامات بالاتری از قبیل صدارت و یا شغل مهمی در دربار میگردد باعث گشایش کار و خوشبختی آن خانواده میشد و افراد خانواده را غالباً بدون رعایت لیاقت و شخصیت بسمت های مهمی منسوب مینمود بطوری که در آخر دوره حکمرانی و تصدی خودش غالب فرمانداران مهم شهرستانها و متصدیان امور از کسان او بودند و البته با اسم رئیس خانواده شناخته میشدند و کم کم در تهران سکونت اختیار میکردند و پس از وصلت هائی با اعیان دیگر جزو خانواده های مهم تهران نامیده میشدند .

ترتیب دوم این بود که ولیعهد وقت که بر حسب معمول در تبریز سکونت داشت پس از رسیدن بمقام سلطنت عده ای از درباریهای خود را از آذربایجان همراه می‌آورد و بمحض ورود به تهران آنها را متصدی امور مهمه میساخت و در واقع دربار جدید از آنها تشکیل میشد و البته چندی که میگذشت در تهران اقامت کرده جزو اعیان شهر

تهران بشمار میرفت .

بایستی در ضمن باقیان عرض کنم که اغلب هم اتفاق میافتاد که پس از فوت پدری که دارای عنوان و سمت مهمی بود پسر ارشد او هم ولو اینکه خیلی جوان باشد بوسیله رئیس آن خانواده یا یکی از دوستان صمیمی پدر و یا یکی از بزرگان که قبول حمایت او را میکردند در روز معینی (اغلب در مواقع سلام و یا یک روز بخصوص) بدربار هدایت و پس از معرفی بحضور پادشاه بسمت غلامبچگی در اندرون پذیرفته و اغلب لقب سابق پدرش و بعضی از اوقات حتی شغل آخری پدر را که عهده‌دار بود باو داده میشد و بمناسبت طفولیت او یکی از رؤسای مهم زمام کارهایی را که پدرش اداره میکرد بدست میگرفت ولی نوشته‌ها و نامه‌ها بامضاء او بود تا بسن بلوغ رسیده خودش رسماً داخل کار بشود. این بود که اکثر از اوقات جزو فهرست نامه‌های حقوق بگیر و اشخاصی که مستمری دولتی داشتند مانند سرهنگ و میرپنج و سرتیب ده ساله و مستوفی و یا وزیر لشکر ۱۲ ساله مشاهده میشد و کسی نبود که از قول شاعر معروف بآنها بگوید :

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر ترا چه حاصل

و بسی اتفاق میافتاد که اگر دولت و یا دوایر دولتی احتیاجی باسناد مهم داشتند مجبور بودند به خانه فلان وزیر سابق و یا مستوفی مراجعه کرده در صندوق شخصی او اگر خانواده‌اش اجازه میدادند اسناد را ملاحظه نمایند. بالاخره وسیله دیگری که در بعضی اوقات برای رسیدن بمقامات عالیه بکار برده میشد این بود که کسی بتواند از حیث خوش مزگی و مسخرگی و یا توسل به بعضی حیل و بدست آوردن دل پادشاه و در واقع اغفال او طرف توجه قرار گیرد و یا بوسیله وصلت با خانواده سلطان و یا یکی از رجال مهم وقت مورد نظر واقع شود فوراً باوشغل و منصب مهمی داده میشد و پس از چند سال جزو اعیان پایتخت محسوب میگردد .

البته وصلت‌های اعیان آن دوره غالباً بین خودشان بود حتی رعایت احترامات

طبقاتی هم در ازدواج منظور میشد که از هر لحاظ متناسب طرفین باشد .

اگر خانواده عظمت و ثروتی داشت برای کمک با افراد خود و بمنظور بیرون رفتن سرمایه اغلب اوقات وصلت ها در بین افراد خانواده بعمل میآمد. و در بعضی از خانواد های نسبتاً مهم تهران یا ایران چهار یا پنج پشت زن و شوهر دختر عمو پسر عمو و یا دختر دایی پسر عمه بودند و البته این وصلت ها از نظر بهداشت فوق العاده مضر بود چه در این صورت بسیاری از اولاد آن خانواده ها علیل المزاج شده و رو با نخطاط خواهند گذاشت.

طرز تربیت اطفال اعیان هم بطوریکه بعرض رسید صورت کاملاً خصوصی داشت یعنی طفل در منزل دارای معلم فارسی و عربی و خط و بعضی از اوقات در اواخر دارای معلم یکی از فنون نقاشی و موسیقی نیز بود و هر روز معلم یکی دو ساعت بمنزل او آمده و باو درس میداد و تا سن ۱۶ و ۱۷ سالگی بدین ترتیب مشغول تکمیل تحصیلات ناقص آن زمان بود و بعد هم بطوری که عرض شد داخل مشاغل دولتی میگردید - یقین است آندوره باسب سواری و تیراندازی اهمیت زیادی میدادند و هر اعیان زاده موظف بدانستن این دو فن بود که بتواند در مواقع لازم در زندگانی خود استفاده نماید. تربیت طفل از موقع تولد تا موقع دخول در خدمت بدست دایه و دده و خدمتکار و لله بود و بر خلاف روش امروزه پدر و مادر برای طفل همیشه شخص اجنبی بشمار میرفتند و بچّه خود را جز در مواقع معینی که لله و دده آنها را نزد پدر و مادر هدایت میکردند نمیدیدند و بدین ترتیب علاقه و عشق فرزند به پدر و مادر و بالعکس محبت پدر و مادر به اولاد بحال رقت آوری درآمده بود.

این بود طبقه بندیها و خلاصه گزارش زندگانی اعیان آن دوره پایتخت و شهرستانها و چون وقت کم است و مطالب دیگری را نیز باید بعرض برسانم بهمین مختصر اکتفا میکنم.

طبقه دوم : طبقه دوم که طرز تشکیلات آنها نیز قابل بررسی و دقت است طبقه روحانیون یا علمای آن دوره میباشد. بطوری که راجع باعیان عرض شد روحانیون نیز فوق العاده از سایر طبقات خود را مجزاً دانسته و جز در بعضی موارد که از روی

کمال مصلحت بود میتوان گفت که همه بین خود وصلت میکردند و طفل اگر پسر بود از سن چهارده سالگی دارای عمامه و قبا و ردا و حتی عبا بدوش داشت و در سن ۶ یا ۷ سالگی شروع بآموختن قرآن و زبان عربی و قواعد مذهبی مینمود و چند سالی در مجالس درس اگر پدرش متعهد بود حاضر میشد و اگر پدر وسایل فرستادن او را به عتبات داشت او را بیکی از علمای شیعه که در آن محل سکنی داشت معرفی و در تحت سرپرستی عالم مذکور جوان مشغول تکمیل علوم معقول و منقول میشد و پس از چند سال صرف وقت بدرجه اجتهاد رسیده یا نرسیده با تحصیل اجازه ای از علمای مرجع تقلید بمیهن خود مراجعت مینمود.

البته در موقع ورود او به تهران یا شهرهای دیگر اگر پدرش شخص بانفوذی بود از او تجلیل و احترامات فوق العاده بعمل میآوردند و در بعضی از اوقات مردم و اهل محله ای که پدرش در آن محله منزل داشت بخارج شهر برای استقبال رفته و چادر زده منتظر ورود آقا زاده بودند و با ذکر سلام و صلوات و شادی او را وارد شهر و منزلش میکردند و از فردای آن روز پسر آقا در همان مسجد آقا هر جمعه نماز میخواند تا کم کم مرجعیت او زیاد شده پس از فوت پدر کاملاً جانشین وی و امام جماعت و مرجع تقلید میگردد و همین رویه در طبقه وعاظ و محترمین و روضه خوانها معمول بود یعنی روضه خوان پسر خود را بعنوان پای منبری با خود در مجالس میبرد و باشخاص بانفوذ او را معرفی میکرد و این فن را در عمل باو میآموخت تا بنوبه خود در اکثر اوقات در بودن پدرش روضه خوانی معروف میشد.

از این دو طبقه که بگذریم يك عده مردمی بودند «انگل» که بدون دلیل عمامه بسز داشتند و از همه بدتر اینکه سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند و عمامه را وسیله اخذی و کسب معاش و ارتزاق قرار میدادند و هر چند نفر خود را بیکی از علمای معروف نزدیک میکردند و وابسته آن عالم میشدند و در اثر توصیه رجال و محترمین و پیشه وران و بازرگانان امرار معاش مینمودند و اغلب اوقات دارای مستمری از اشخاص متمول بودند که پس از فوت ایشان اولاد آنها نیز از اولاد شخص متمول یا از خود او مستمری

دریافت مینمودند. در بین علمای درجه اول و مجتهدین معروف اتفاق افتاده است که بعضی از آنها با خاندان زمامداران وقت وصلتی کرده‌اند ولی نظیر آن کم است و غیر از این مواقع عموم علمای طراز اول بین خود وصلت می‌کردند و بهمین ترتیب این رویه در طبقات دیگر ایشان نیز رعایت میشد.

طبقه سوم - اهل پیشه و هنر یعنی پزشکان و صنعتگران بزرگ و ادبای معروف و اساتید بودند البته این طبقه اکثر اوقات معاشرت زیادی با طبقه اول یعنی اعیان و یا دربار سلطنتی داشتند و اغلب آنها اسم بزرگی در تاریخ صنعت و ادبیات زمان خود باقی گذاشته‌اند و میتوان گفت مفیدترین و شریف‌ترین طبقات آن دوره بشمار میرفتند زیرا که از سرمایه علم و صنعت خود طی مقامات و مدارجی نموده بودند و البته کم تشویق میشدند و دشمن بزرگ آنها طبقه روحانی‌ها و ظاهر ساز آن زمان بودند که بواسطه نفوذ خود مانع از سیر تکامل آنها میشدند و این اشخاص اغلب تهی دست و برای گذراندن معاش خود دچار زحمت بودند زیرا در آن دوره علم و صنعت طرفدار و خریداری نداشت و سالها میگذشت تا يك صدر اعظم و یا یکی از محترمین برای اینکه فلان شاعر بمدح او شعر گفته یا فلان نقاش شکل او را نقاشی کرده است چیز مختصری باو بدهد البته عده‌ای از اعیان آن دوره نیز بواسطه ذوق و معلومات خودشان جزو این طبقه بشمار میرفتند و در حقیقت دارای دو جنبه بودند.

وضعیت پزشکان مخصوصاً قابل تأسف بود و جز طبیب شخص پادشاه و وزراء که مقام مهمی در کشور دارا بود سایر پزشکان در اطاق کوچکی روی زمین نشسته و مشغول طبابت بودند. طرز لباس پوشیدن آنها کاملاً متمایز و مشخص بود و در بیشتر از اوقات خانواده‌های بزرگ برای پزشك خانواده‌گی خود گندم و روغن و سایر خواربار و در موقع عید چند دانه پول زرد و يك طاق شال بعنوان عیدی میفرستادند و در تمام سال اعضای خانواده و خدمتگزاران آنها باورجوع می‌کردند سایر مردم هم غالباً پس از اینکه بیمار معالجه میشد هدیه‌ای برای طبیب همراه می‌بردند و بطوریکه امروز معمول است پزشك باصطلاح دست‌مزد و پای‌مزد معینی نداشت.

طبقه چهارم : طبقه چهارم را بازرگانان تشکیل میدادند. آنها هم بین خود طبقه بندیهای زیادی داشتند در هر شهر یکی دو نفر از بازرگانان اقامت داشتند که بیشتر اوقات دارای لقب و احتراماتی بودند و آنها نماینده سایر بازرگانان در نزد پادشاه در تهران پیش دولت و زمامدار وقت بشمار میرفتند و در بازرگانی هم فوق العاده با نفوذ و طرف مراجعه همه طبقات بودند. مثلاً اغلب آنها کالاهای زیادی با اسم خود از فرنگ وارد و بین بازرگانان دیگر همصنف خود تقسیم میکردند و در موقع فروش کالاهای مذکور البته فوائد زیادی میبردند و گاهی از اوقات هم زیان میکردند ولی مسئولیت تمام در مقابل بازرگانی خارجی داشتند. بطوری که عرض شد در هر شهر هر کدام از آنها بیک نوع بازرگانی مشغول بودند مثلاً یکی کارش وارد کردن پارچه های مختلف بود و دیگری شال فروشی و دیگری قالی فروشی و غیره و پس از شهرت زیاد و داشتن یک تجارتخانه معروف با سرمایه ای موفق بگرفتن لقب میشدند.

طرز لباس پوشیدن آنها بطور مخصوص بود.

بعد از این طبقه بین بازرگانان رؤسای اصناف تا اندازه ای معروف بودند لابد خاطر آقایان محترم مستحضراست که پیشه وران برسته ها (اصناف) تقسیم شده بودند مثلاً رسته ارسی دوز، کلاه دوز، مسگر، نانوا، گوشت فروش و غیره و هر کدام آنها یک رئیس صنف یا سر رسته داشتند. طرز انتخاب آنها باین سمت بطور رسمی بعمل نمیآمد و البته هر کدام از این پیشه وران اعتبار و مزیتی بر دیگران داشتند و کم کم بین آنها مشهور شده و تا عمر داشت باین سمت شناخته میشد و همیشه رئیس صنف نزد مأمورین عالی مقام محلی برای رفع مشکلات و کارهای همقطاران یا میرفت و یا احضار میشد و با بازرگانان معروف دیگر همیشه طرف صحبت و مراجعه بود.

این بود طبقات عمده پایتخت و شهرهای بزرگ در اواخر قرن نوزدهم (۱).

۱ - آقای خواجه نوری هنگام سخنرانی تصویرها و عکسهای متعددی نیز مربوط به طبقات با



قفسه ابزارهای شیشه‌ای خانه‌های قدیم